

کانت: آزادی و ساخت هنر

محمد جواد صافیان

برخلاف تفاسیر متعارف از کانت که تحت تأثیر نوکانتیان فلسفه او را به نقد قوه شناسایی محدود و آن را نوعی ایمیستمولوژی یا شناخت‌شناسی معرفی می‌کنند، اندیشه او از نقد شناسایی صرف بسی گسترده‌تر است و به خصوص امکاناتی در فلسفه او هست که شاید بتوان گفت تاکنون به منصفه ظهور نرسیده است.

کانت نیز همانند سایر فیلسوفان بزرگ از قبیل افلاطون و ارسطو کوشیده است همه ساحات هستی آدمی را مورد تفکر قرار داده و شأن و ماهیت هر کدام را توضیح دهد. اگر از این حیث کانت را با فیلسوفانی نظیر ارسطو مقایسه کنیم عملی گزاف انجام نداده‌ایم. ارسطو برای آدمی قائل به ساخت است. ساخت نظر (Theoria) ساخت عمل یا اخلاق (Praxis) و ساخت ابداع یا فراآوری (Poesis). ارسطو ساخت نظر را ساخت دانستن برای دانستن می‌داند. بالاترین مرتبه دانستن نیز علم به موجود بماهو موجود است که از آن به الهیات به معنی الاغم تعبیر شده است. در ساخت عمل دانستن برای عمل کردن است که حیطة اخلاق فردی و اجتماعی است. در ساخت سوم دانستن برای ابداع و ایجاد و فراآوری است که به دو بخش ساختن ابزار و لوازم ضروری زندگی و ایجاد آثار هنری تقسیم می‌شود.

از آراء ارسطو چنان برمی‌آید که بین ساخت اول و سوم از یک جهت اشتراک مهمی وجود دارد. ارسطو دانایی حقیقی را که بر طبع آدمی استوار است، مربوط به گذشتن از روزمرگی‌ها و سود و زیان‌بینی می‌داند. در نظر او دانایی حقیقی در وقت آسایش حاصل می‌شود. در این وقت است که

آدمی از سر تحیر به پرسش از مبدأ و منتهای موجودات و حقیقت آنان می‌پردازد. ارسطو ابداع و ایجاد آثار هنری را نیز مربوط به وقت فراغت از سود و زیان و روزمرگی می‌داند زیرا آثار هنری نه برای کاربردی ساخته می‌شوند و نه نیازی ضروری از حوائج زندگی را رفع می‌کنند، بلکه هم ساخت و هم توجه به آنها در وقت آسایش حاصل می‌شود. این وقت وقت آزادی است. زیرا در این وقت است که آدمی از ضرورتها و گرفتاری روزمره رهاست.

در مقابل کانت ساحت نظر و شناسایی را ساحت ضرورت می‌داند ولی ساحت هنر را ساحت آزادی می‌انگارد و از این جهت با ارسطو نزدیک است. با توضیح نظر کانت در باب قوای مختلف نفسانی آدمی رابطه آزادی و ساحت هنر آشکار می‌شود.

کانت قوای ذهن آدمی را منحصر در سه قوه فهم، احساس لذت و الم و میل می‌داند (۲/۸۶). فهم قوه‌ای است که حاوی اصول تقویمی پیشین برای قوه شناسایی (شناخت نظری طبیعت) است. برای احساس لذت و الم قوه حاکمه وجود دارد، مستقل از مفاهیم و احساسهایی که به ایجاب قوه میل مربوط می‌شوند و از این رو می‌توانند بی‌واسطه عملی باشند؛ برای قوه میل عقلی وجود دارد که بی‌واسطه هرگونه لذت با هر منشایی، عملی است و به مثابه قوه‌ای عالی غایتی نهایی را که در عین حال رضایت عقلی محض از عین را به همراه دارد برای قوه میل معین می‌کند (۲/۹۵).

هر کدام از این قوا واجد اصول پیشین خاصی هستند که بر اساس آن اصول عمل می‌کنند. اصول پیشین فهم قانون‌مندی است. کار فهم شناسایی است. شناسایی به معنای دقیق کلمه در نظر کانت شناسایی طبیعی است. علم ما به طبیعت علم ایزکتیو است. ما طبیعت را صرفاً بر اساس آنچه از طریق حواس بر ما پدیدار می‌شود ولی تحت مفاهیمی پیشین فاهمه خویش (مقولات فاهمه) می‌فهمیم. ما طبیعت را طبق قوانین کلی و ضروری می‌شناسیم، در غیر این صورت شناخت طبیعت منتفی خواهد بود، زیرا لازمه هر شناختی کلیت و ضرورت است. بنابراین طبیعت محل ضرورت است و قانون علیت بر آن حاکم است، و لذا در طبیعت آزادی وجود ندارد بلکه هر چیز در طبیعت طبق قاعده و قانونی از پیش تعیین شده اتفاق می‌افتد. اصول پیشین قوه میل که عقل آن را بکار می‌برد غایت نهایی است. کانت برای عقل شأنی مستقل در شناسایی آدمی قائل نیست ولی عقل مبنای عمل اخلاقی است. کانت عقل عملی را نوعی مهارکننده قوه میل می‌داند. عقل عملی قانون‌گذار عمل است.

کاربرد عقل عملی اختیار است. در حیطة اختیار عقل عملی تعیین می‌کند که انسان چه باید بکند. بنابراین ساحت عقل عملی ساحت نوعی ضرورت (ضرورت اخلاقی) است زیرا اخلاق بر «بایدها» متکی است. البته اخلاق فرع بر آزادی و اختیار است اما عقل عملی بر اختیار و آزادی الزامهایی را تحمیل می‌کند و لذا آن را محدود می‌نماید.

سومین قوه نفسانی آدمی قوه احساس لذت و الم است. اصل پیشین آن غایت‌مندی است و در ساحت هنر کاربرد دارد. کانت قوه احساس لذت و الم را با قوه حکم مرتبط می‌کند. برای قوه حکم نیز دو شعبه حکم تأملی و حکم ذوقی قائل است. حکم ما در باب زیبایی حکم ذوقی است و اگر به ماهیت این حکم و به تعریف زیبایی به دقت توجه کنیم درمی‌یابیم که مبنای این حکم آزادی است، و در این ساحت یعنی ساحت زیباجویی و زیبایینی و ایجاد زیبایی است که آدمی حقیقتاً آزاد است. با توجه به تعریف کانت از زیبایی، حکم ذوقی، تخیل استعلایی، و نظر او در باب نسبت بین قوای سه‌گانه نفس و نقش واسطه قوه حکم، نبوغ، و خلاقیت هنری و نسبت ما با آثار هنری این مطلب آشکارتر خواهد شد.

کانت زیبایی و حکم ذوقی را در نسبت با یکدیگر تعریف می‌کند. زیرا زیبایی در حکم ذوقی آشکار می‌شود و حکم ذوقی نیز حکم به زیبایی امر زیباست و به همین جهت حکم زیباشناختی نامیده می‌شود. چرا کانت تعریف و ماهیت زیبایی را با قوه حکم پیوند می‌دهد؟ کانت واحد فعالیت‌های ذهنی بشر را حکم می‌داند و از این جهت با فیلسوفان قبل از خویش از قبیل دکارت، لاک و هیوم که آن را تصور می‌دانستند و هگل که آن را استدلال می‌داند، اختلاف نظر دارد. لذا هرگاه ما چیزی را زیبا می‌دانیم و در واقع به نوعی داوری و حکم پرداخته‌ایم، وقتی گلی را زیبا می‌خوانیم راجع به آن گل داوری کرده‌ایم. کانت می‌کوشد ماهیت این‌گونه داوری را روشن گرداند. ما در مورد همه چیز داوری می‌کنیم ولی داوری ما در باب زیبایی داوری خاصی است یعنی داوری محض است و لذا در این‌گونه داوری است که ماهیت خود داوری نیز آشکار می‌شود. هنگامی چیزی را زیبا می‌خوانیم که از آن احساس لذت و رضایت کنیم. کانت این احساس لذت را رضایت محض نامیخته با علاقه می‌داند که در مقابل رضایت همراه با علاقه قرار دارد (۲/۱۰۲).

رضایت همراه با علاقه یا با علاقه حسی همراه است که مورد علاقه و رضایت را امر مطبوع می‌خوانند و یا با علاقه عقلی همراه است که مورد و متعلق آن خیر نامیده می‌شود. به عبارت دیگر مطبوع، زیبا و خیر سه نسبت مختلف میان تصورات با احساس لذت و الم را نشان می‌دهند که بالنسبه به آن، متعلقها یا شیوه‌های تصور آنها را از یکدیگر تمیز می‌دهیم (۲/۱۰۱).

کانت امر زیبا را از جهت دیگر این‌گونه تعریف می‌کند که زیبا چیزی است که سوای مفاهیم به مثابه متعلق رضایتی همگانی تصور شود (۱/۱۱۰).

زیبایی و حکمی که درباره آن روا می‌داریم (حکم ذوقی) حکمی حسی یا استحسانی و زیباشناختی است و لذا جنبه سوبژکتیو دارد. حس رضایت و عدم رضایت بیان چیزی در مورد شیء خارجی نیست بلکه فقط احساسی است که فاعل شناسا از خود و نحوه تأثرش از چیزها دارد

و لذا کاملاً سوپزکتیو است. بنابراین وقتی می‌گوییم چیزی زیباست یا زیبا نیست به حقیقت آن و وجود واقعی آن کاری نداریم. پس حکم ذوقی فقط نظاره‌گر است و به هستی چیزها کاری ندارد. بنابراین زیبایی را با مقولات فاهمه نمی‌توان شناخت زیرا متعلق حکم ذوقی خود شیء نیست. حکم ذوقی گرچه صورت ابژکتیو دارد یعنی کلی است ولی حکمی ابژکتیو نیست، بلکه بیان‌کننده نسبتی است که انسان با موضوع دارد و وضع و حال خاص او را بیان می‌کند. لذا برای اثبات حکم ذوقی برهان نمی‌توان اقامه کرد و به هیچ عنوان از طریق تجربه نمی‌توان معیاری برای تحمیل حکم ذوقی به دیگران سراغ گرفت.

بنابراین ما دارای یک قوه داوری صرفاً زیباشناختی هستیم که توسط آن بدون استمداد از مفاهیم درباره صورتها داوری می‌کنیم بی‌آنکه این داوری مبتنی بر علاقه‌ای باشد یا چنین علاقه‌ای را ایجاد کند. از سوی دیگر ما دارای قوه داوری عقلی هستیم که رضایتی پیشین از صورتهای صرف و دستورهای عملی را (تا جائیکه خود را بنفسه شایسته قانونگذاری کلی نشان می‌دهند) موجب می‌شود که آن را به قانونی برای همه تبدیل می‌کنیم، بی‌آنکه داوری ما مبتنی بر هیچ علاقه‌ای باشد، مع هذا چنین علاقه‌ای را ایجاد می‌کند. این قوه همان قوه عقل عملی است که اساس و بنیاد اخلاق است.

امر زیبا را تنها با قوه حکم زیباشناختی مورد داوری قرار می‌دهیم. از نظر کانت امر زیبا را از طرفی بدون حمل هیچ مفهومی بر آن و از طرف دیگر بدون هرگونه میل یا علاقه شخصی نسبت به آن تصور می‌کنیم و با این حال گویی مخصوص لذت موردنظر ما طراحی شده است، یعنی برای استعدادهای فکری ما درست شده و یا با آن هماهنگ شده است. همین‌طور اثر هنری گرچه مطابق با مفهوم قبلی تولید نشده است، همانند زیبایی طبیعی به نحو معجزه‌آسایی با ما هماهنگ شده است بدون اینکه بتوانیم بیان کنیم که چرا و چگونه این هماهنگی وجود دارد.

به همین جهت به نظر کانت لذت موجود در شیء زیبا نتیجه بازی آزاد یا هماهنگی استعدادهای اندیشه‌ای یعنی تخیل و فاهمه است و چون این لذت مبتنی بر همان شرایطی است که معرفت را ممکن می‌گرداند، می‌تواند در همه موجودات عاقل (صاحب اندیشه) مشترک باشد. بنابراین این حکم که این شیء زیباست مبتنی بر لذتی است که خود آن لذت مبتنی است بر آنچه در همه انسانها از پیش فرض شده است.

کانت علاوه بر آنکه داوری در باب زیبایی را برعهده قوه حکم می‌داند آن را واسطه انتقال از اندیشه به اخلاق نیز برمی‌شمارد. زیرا به نظر او اساس هرگونه فعالیت عملی و پیش فرض آن، اصل غایتمندی طبیعت است که ریشه آن در قوه حکم است و چون این اصل مرکز و محور اخلاق نیز هست لذا شکاف بین عالم پدیدار و عالم اختیار را همین غایتمندی پر می‌کند (۲/۲۹۰).

بنابراین به نظر کانت از طرفی علم ممکن نمی‌شود مگر اینکه ما تصویری از غایتمندی طبیعت

داشته باشیم زیرا وحدت پدیدارهای طبیعت باید بر اساسی مبتنی باشد. ولی این اساس از شناسایی خود طبیعت بدست نمی‌آید.

این اساس نه با عقل نظری و نه با عقل عملی آشکار نمی‌شود زیرا این هر دو تحت سیطرهٔ مفاهیم‌اند، در صورتی که چنان اساسی و رای مفاهیم است. تنها حکم زیباشناختی است که این اساس را آشکار می‌کند، زیرا احساس لذت زیباشناختی مستلزم وحدتی است بین ما و طبیعت. این وحدت و هماهنگی بدون کمک مفاهیم صورت می‌پذیرد. ما وقتی با طبیعت هماهنگ هستیم با خود هماهنگ هستیم و لذتی که در احساس زیبایی تجربه می‌کنیم که نه نتیجهٔ میل است و نه مفهوم اساس فوق حسی اختیار و طبیعت را آشکار می‌کند.

در احساس لذت زیباشناختی قوهٔ حکم خود قانونگذار خویش است و دارای کنشی است به صرافت طبع و این همان صفتی است که کانت در نقد عقل محض به تخیل استعلایی نسبت می‌دهد. بنابراین می‌توان اساس این وحدت‌بخشی را در تخیل استعلایی دانست (۵/۱۸۸)

ریشهٔ حکم در تخیل استعلایی است و به همین جهت قوهٔ حکم واسطه‌ای است بین فاهمه و عقل عملی و لذا می‌توان گفت حکم ذوقی به جهت آنکه حکم محض و ناب است قلب و محور همهٔ فلسفهٔ نقادی کانت است.

بنابراین از آنجاکه در حکم ذوقی در مورد موجود نه از جهت علاقه به آن و نه از جهت سودی که بر آن مترتب است و نه برای استیلای بر آن و نه به هیچ منظور دیگر حکم نمی‌شود می‌توان گفت در این حکم موجود خود را آشکار می‌کند و چون ریشهٔ حکم ذوقی در تخیل استعلایی است، پس در تخیل استعلایی موجود خود را آشکار می‌کند. بنابراین در قوهٔ ذوق به دلیل امکانی در ما و امکانی بیرونی در طبیعت مطابق با آن خودمان را مواجه می‌یابیم با چیزی که نه طبیعت است و نه آزادی بلکه اساس هر دوست.

کانت در نقد عقل محض تأکید می‌کند که هرگونه تلاشی بنحو مفهومی برای فهمیدن موجود مبتنی است بر ادراکی پیش - مفهومی از موجود است. اما احساس زیبایی به جهت آنکه بدون مفهوم و میل عمل می‌کند یعنی فارغ از سود و زیان است به نوعی نمایانگر هماهنگی میان انسان و هستی است.

امر زیبا در حکم ذوقی ظاهر می‌شود زیرا زیبا امری است که به عنوان غائیتی صوری یعنی بدون هر مفهومی از قصد و غایت احساس می‌شود. زیبایی مبتنی بر مفهوم ما تقدم یک غایت است و بنابراین ما را به دلیل هماهنگی که در خویش با استعدادهای عقلی خودمان احساس می‌کنیم به مسرت وامی‌دارد. بدین ترتیب وقتی زیبایی به درستی ادراک می‌شود خودمان را در عین هماهنگی با شئی زیبا با خودمان هماهنگ می‌یابیم. در احساس لذت بدون سود زیبایی، وجود انسانی متناهی به احساس تامل و آرامش نائل می‌شود.

لذتی که در احساس زیبایی برای انسان حاصل می‌شود، چنان که گفته آمد معلول امر زیبا نیست بلکه این لذت تجربه زیبایی است و به خودی خود احساس فوق حسی آزادی و طبیعت را آشکار می‌کند و این امر در حکم زیباشناختی که مبتنی بر آزادی تخیل است صورت می‌گیرد.

آزادی تخیل بر این واقعیت مبتنی است که بدون هر مفهومی شاکله‌سازی می‌کند. احکام زیباشناختی دارای کلیت هستند بدون اینکه مبتنی بر مفاهیم ایزه‌ها باشند.

فاهمه هیچ مفهومی از غایت‌مندی را به قوه حکم تحمیل نمی‌کند، بلکه این متعلق زیبا است که با عرضه کردن نظم و ترتیب یا غایت‌مندی ورای مفاهیم ما نیاز فاهمه به نظم را ارضاء می‌کند. بنابراین حکم ذوقی تخیل، مفاهیم را به طور آزاد در تجربه بکار می‌برد.

حکم زیباشناختی در مرکز نظام فلسفی کانت قرار دارد. زیرا اساس عقل نظری و عقل عملی را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که موجود در تخیل استعلایی آشکار می‌شود. عقل نظری و عقل عملی و قوه حکم به عنوان استعداد واسطه، همگی ریشه در تخیل استعلایی دارند. این اساس در حکم ذوقی کاملاً آشکار می‌شود.

تجربه اخلاقی از طریق احساس احترام یا حرمت، قانون اخلاقی و اخلاقی بودن انسان را آشکار می‌کند. اما این آشکاری جزئی است زیرا تحت الزام میل، غایت اخلاقی را متأثر می‌سازد. ولی حکم ذوقی آزاد از الزامات مفاهیم و میل، استعلاء را آشکار می‌کند.

لذا تخیل استعلایی واجد آزادی است و پیش فرض هرگونه تلاش مفهومی در وحدت بخشی به تجربه حتی در امور علی است. آزادی اخلاقی نیز به نوعی با علیت قابل جمع است ولی البته بر آن تقدم دارد.

خیال قوه‌ای است سازنده، آفریننده و آزاد. البته قوه خیال فعالیت خویش را با فاهمه هماهنگ می‌کند ولی این هماهنگی پیروی مقلدانه از قواعد از پیش تعیین شده نیست. لذا حکم ذوقی و زیباشناختی تنها بر اساس آفرینندگی و آزادی نیروی خیال امکان‌پذیر است و در صورتی که خیال صرفاً تابع حس یا مفاهیم فاهمه شود حکم زیباشناختی به حکم تعیین‌کننده تبدیل خواهد شد. پس قوه تخیل در فلسفه کانت نقش اساسی دارد و به خصوص مبنای درک و داوری زیبایی، چه زیبایی طبیعی و چه زیبایی هنری است و چون ویژگی تخیل آزادبودن است خلایق هنرمند و نبوغ او منشأ و مبدأ اثر هنری قرار می‌گیرد.

وقتی به طبیعت به مثابه امر زیبا توجه کنیم، قوه ذوق ما به کار می‌افتد و غایتی را به آن نسبت می‌دهیم که در واقع مربوط به قوه ذوق خود ماست. در این صورت به شیء طبیعی چنان نگاه کرده‌ایم که گویی یک اثر تولیدشده (توسط هنرمندی) است و بنابراین بر تفسیر گشوده است و از تعینات علی مبرا است. پس طبیعت را می‌توان شبیه امر زیبا در نظر آورد و زیبایی طبیعی شبیه زیبایی زیباشناختی خواهد بود.

آثاری هنری موجب می‌شوند که بتوانیم اشیاء طبیعی را زیبا درک کنیم هنر زیبا که مبتنی بر آزادی است این امکان را می‌دهد که بتوانیم اشیاء طبیعی را زیبا بخوانیم، در صورتی که می‌دانیم آنها تابع ضرورت علی هستند. بنابراین هنر الگویی را برای فهم زیبایی طبیعی فراهم می‌کند. زیرا هنر دارای تقدم زیباشناختی است. زیبایی هنری ابداع تخیل است. و در صورتیکه با تخیل (البته در عین هماهنگی با فاهمه) به طبیعت بنگریم، می‌توانیم آن را زیبا درک کنیم، در حالی که توجه به طبیعت از طریق فاهمه صرف، فقط روابط علی بین پدیده‌های طبیعی را به ما می‌نمایاند که در این صورت آنها به عنوان زیبا لحاظ نخواهند شد. تخیل به جهت آنکه آزاد است می‌تواند زیبایی را بنمایاند. زیبایی نزد کانت به طور کلی اظهار مفاهیم زیباشناختی است. مفاهیم یا ایده‌های زیباشناختی از طریق طرح آزاد و تخیل اظهار می‌شوند. تخیل کثرتی از تمثلهای جزئی را تحت این ایده‌ها درمی‌آورد. تخیل با جستجوی تمثلهای متعدد در خصوص یک امر موجب چنان غنایی در تفکر می‌شود که هرگز از ادراک یک مفهوم معین به دست نمی‌آید و موجب بسطی نامحدود در خود مفهوم می‌شود. تخیل واجد فعالیت خلاق است و به عنوان استعداد سازنده اندیشه، عامل قدرتمندی است برای آفرینش، به طوری که گویی طبیعتی ثانوی از ماده واقعی ایجاد می‌کند. تخیل با طرحهای نامحدودی که داراست، می‌تواند با وام‌گرفتن عناصری از طبیعت، ایده‌های خود را بر آنها اعمال نماید و چیزهایی نو و بسیار متنوع ابداع کند. تخیل به ما امکان می‌دهد که اشیاء را غیر از آن چیزهایی که در طبیعت هستند، تصور کنیم، تخیل ضرورتی را که بر اشیاء طبیعی حاکم است، کنار می‌گذارد و آنها را بر اساس مقاصد و غایات خویش می‌سازد ولی اشیاء طبیعی چون ساخته و یا تولید نشده‌اند یعنی بر اساس یک قصد و غایت ساخته نشده‌اند و بیانگر قصد و منظور کسی نیستند، فقط به معنایی وام‌گرفته از هنر می‌توان آنها را تولید شده و لذا زیبا نامید. بنابراین اشیاء طبیعی نمی‌توانند بیانگر هیچ ارزشی باشند زیرا آنها محکوم به نظامی از تعینات علی هستند. ولی ما می‌توانیم با قیاس آنها به هنر ارزشهایی را به آنها نسبت بدهیم. ما اشیاء طبیعی را تا آنجا که تخیل محدود به مفهومی معین است، ذیل نظام قوانین علی می‌شناسیم اما هرگاه طبیعت به طور زیباشناختی لحاظ شود می‌تواند واجد ارزشهایی تلقی شود که به اثر هنری نسبت داده می‌شود.

آزادی مقوم اساسی زیبایی است، لذا هنری که تجلی‌گر بیشترین آزادی خیال باشد برترین هنر است. لذا کانت شعر را برترین هنر می‌داند (۲/۲۴۳).

غایتمندی ایده‌آل طبیعت یعنی آن غایتمندی که ما به آن نسبت می‌دهیم وابسته به بازی آزاد قوه مخیله است و این سبب می‌شود که ما طبیعت را با علاقه بپذیریم نه اینکه طبیعت چیزی را بر ما تحمیل کند. البته غایتمندی در اثر هنری آشکارتر از طبیعت خود را نشان می‌دهد ولی ما آن را بر طبیعت می‌افکنیم.

شعر که بر قوه خیال به مثابه قوه‌ای متکی است که چون طبیعت را به عنوان نظامی ضروری آنگونه که بر حس و فهم عرضه می‌شود لحاظ نمی‌کند، می‌تواند طبیعت را به سود فوق محسوس و در جهت توجه به ایده‌های (عقلی) مورد استفاده قرار دهد و به همین معنا است که کانت زیباشناسی را راهی می‌شمارد برای توجه به اصول اخلاقی.

حکم راجع به امر زیبا یا حکم ذوقی فارغ از سود و زیان و میل و ضرورت‌های علی و کلیت منطقی است. حکم در مورد زیبا حتی بر مفاهیم نیز متکی نیست. لذت حاصل از ادراک زیبایی نیز معلول خود شیء به عنوان یک امر خارجی که بتواند نفعی به ما برساند، نیست. حکم زیباشناختی در غیاب مفاهیم تجربی و ماتقدم ساخته می‌شود. امر زیبا از طریق حس بما داده می‌شود ولی (برخلاف آنچه کانت در نقد عقل نظری به طور جزئی می‌گوید (۱۰۵/۴)). تابع مقولات نیست. در حکم زیباشناختی و درک زیبا تخیل به طور آزاد و بدون تقید به مفاهیم و مقولات فاهمه عمل می‌کند. درک زیبایی و حکم زیباشناختی که بر تخیل استعلایی مبتنی است، اساس فوق حسی آزادی و طبیعت را آشکار می‌کند، اما این آشکاری جزئی است زیرا تحت الزام میل، غایات اخلاقی را متأثر می‌کند، ذوق زیباشناختی چون از الزامات مفاهیم و میل آزاد است، استعلاء را منکشف می‌کند و استعلایی بودن پیش فرض هرگونه تلاش مفهومی برای وحدت‌بخشی تجربه و من جمله امور علی است.

آزادی که ملازم با استعلاست و در حکم زیباشناختی آشکار می‌شود، مقدم بر آزادی اخلاقی و ادراک مفهومی و ابژکتیو طبیعت و اساس آن است. بدین ترتیب کانت راهی را به آزادی از قیود علوم ابژکتیو و تمحض انسان در آن، در توجه به زیبایی و هنر می‌بیند. هنرمند خلّاق بوسیله ذوق و نه توسط مفاهیم می‌تواند خطاها را اصلاح کند و به انتخاب‌های اصیل مبادرت کند.

خلاقیت هنری صورتی آشکار از آزادی انسانی است. ولی هنرمند به عنوان انسان، متناهی است. هنرمند که واجد نبوغ است، چون متناهی است نمی‌داند ایده‌هایش از کجا شکل می‌گیرد و آنها چگونه می‌آیند. او به آنها تسلیم می‌شود و بدین وسیله اثر هنری را ابداع می‌کند. ذوق است که به اثر هنری شکل، نظم و وحدت می‌دهد ولی این کار را بدون کمک مفاهیم می‌کند. هر تلاشی برای تولید هنر بوسیله مفاهیم بر خلاف آزادی خلّاق است. با این حال باید بالهای نبوغ با نظم و قاعده ذوق کوتاه شوند تا اثری با ارزش تولید شود.

هنر نمایانگر اصیل آزادی انسان به عنوان موجودی متناهی است. ولی در هنر نه تبعیت مطلق از سنت جایز است زیرا آزادی خلّاق را نفی می‌کند و نه رد کامل آن قابل پذیرش است زیرا هرگونه نظمی را از بین می‌برد. هنر نمی‌تواند با قواعد برای ما معلوم دارد که چگونه عمل کنیم و هیچ معیاری برای درستی افعال و کنش‌ها به دست نمی‌دهد. هنر تنها می‌تواند راه اصیلی را که در آن می‌توانیم حرکت کنیم بما نشان دهد. هنر نشان‌دهنده راه انجام کارهاست و نبوغ بما نمی‌گوید چه

انجام دهید، بلکه راه را بما نشان می‌دهد. هنر نحوه‌ای از بودن در جهان را به ما نشان می‌دهد که در آن از سودانگاری و مصلحت‌بینی می‌گذریم. به همین معناست که کانت هنر را نماد اخلاقی بودن معرفی می‌کند.

تأملات کانت بر زیبایی و هنر چونان تیغی است دو دم که یک دم آن انسان را از محصور بودن در حد ضرورت حاکم بر طبیعت و معرفت را از انحصار به علم ابژکتیو و وابستگی و تعلق انسان را از تعلق صرف به سوی سود و زیان و آزادی را از آزادی صرفاً اخلاق جدا می‌کند و دم دیگر آن هنر را امری سوژکتیو کرده و موضوعیت نفسانی را اساس همه چیز قرار داده، بشر را منشأ هنر و خالق اثر هنری می‌نماید. البته کانت در نقد قوه حکم بیش از هر جا از راسیونالیسم جدید و اتکای صرف به آن می‌گسلد.

زیبایی طبیعی وابسته به غایت‌مند بودن آن است و این غایت‌مندی خصوصیت حکم زیباشناختی ماست. بنابراین در حکم به اینکه آیا چیزی زیباست یا نه قانونگذار قوه حکم خود ماست، به نظر کانت اگر قانونگذار بودن قوه حکم را نپذیریم باید بپذیریم که حکم ما درباره زیبایی چیزها تابع اصول تجربی است و در این صورت آزادی قوه مخیله که اساس آفرینش اثر هنری و حکم درباره اثر هنری است منتفی خواهد شد.

چنانکه ملاحظه شد کانت آدمی را موجودی استعلایی می‌داند که برای آنکه بتواند به موجودات علم داشته باشد، باید خود فراتر از آنها باشد و همه قوای معرفتی او واجد خصوصیات پیشین و ماتقدم باشد. احساس، فهم و تعقل (از جنبه نظری و عملی آن) همگی مبتنی است بر استعلایی بودن آدمی. آدمی موجودی است استعلایی یعنی از حد موجودات (متعلقات یا پدیدارها) بسی فراتر می‌رود و واجد افقی است که در آن موجودات بر او آشکار می‌شوند. ریشه استعلایی بودن آدمی را در تخیل استعلایی اوست که همان‌طور که ملاحظه شد، ریشه و اساس همه جنبه‌های قوای شناختی اوست (۱۶).

در قوه حکم ذوقی که متوجه زیبایی است می‌توان از همه محدودیت‌هایی که طبیعت و اخلاق بر آدمی تحمیل می‌کند رهایی یافت. کانت، با تحلیلی که از زیبایی و قوه ذوق که متوجه زیبایی (چه هنری و چه طبیعی) است، ارائه می‌دهد. به ساحتی از هستی انسان اشاره می‌کند که از محدودیت‌های علم ابژکتیو و ضرورت حاکم بر آن می‌گذرد و حتی از ظواهر اخلاق فراتر می‌رود و به اساس هر دو نائل می‌شود. البته کانت در این راه بسیار محتاط پیش می‌رود، چنانکه گویی نمی‌تواند به آزادی اصیل آدمی متذکر شود و از سوژکتیویته حاکم بر تفکر جدید رهایی یابد، ولی آنقدر هست که راه را بر رهایی نمی‌بندد و امکان آن را مفتوح می‌گذارد. کانت همان‌طور که اساس معرفت آدمی را در ساحت مختلف تخیل استعلایی می‌داند ساحت هنر را نیز تخیل خلاق آدمی که وجهی از همان تخیل استعلایی است و از قیود آن رهاست، می‌شناسد. با تخیل خلاق

است که هنرمند به نوعی آزادی می‌رسد هر چند این آزادی همچنان از انسان‌مداری رها نیست.

منابعی که در تنظیم این مقاله از آنها استفاده شد:

۱. کاپلستون، تاریخ فلسفه یونان و روم، ترجمه دکتر جلال‌الدین مجتوبی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۲.

۲. کانت، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، ۱۳۷۸.

۳. نقیب‌زاده، کانت و بیداری از خواب دکماتیسیم، نشر آگاه، ۱۳۶.

4. Kant. Critique of pure reason, transl. By. Kemp Smith, The Macmilan Press. 1993.

Aesthetics and the Problem of Metaphysics, critical assessment, Routledge, 1992.

5. Maitland, Jefry. An Ontology of Appreciation: Kant's

6. Richardson. Throghu phenomenology to thought, Nijhof.

